



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی  
پرتال جامع علوم انسانی



پروہشکاه علوم انسانی ومطالعات فرہنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

## مقدمه

علامه طباطبایی، گرچه تألیفی مستقل در زمینه‌ی حدیث ندارد، اما مجموعه‌ی تفکرات و آراء حدیثی ایشان که در بین تفسیر گران‌سنگ المیزان در ذیل فصولی با عنوان «بحث روایی» منعکس شده و نیز بخش اندکی از تفکرات ایشان که در پاورقی بحارالانوار تا جلد هشتم آمده، نشانگر اندیشه‌های ایشان در حوزه‌ی حدیث و حدیث‌پژوهی است. علامه به رغم آن که در مقام نظر، قرآن را بی‌نیاز از روایات می‌داند و معتقد است قرآن به دلیل تبیان بودن هر چیزی باید تبیان خود نیز باشد، با این حال در مقام عمل ضمن انعکاس روایات مختلف تفسیری، باز کاوی‌های دقیقی در زمینه‌ی نقد و فهم روایات ارایه کرده است.

نگارندگان در این مقاله دیدگاه‌های حدیثی علامه را در محورهای ذیل مورد بررسی قرار داده که عبارتند از:

۱) نقش روایات در تفسیر؛

۲) جایگاه خیر واحد در روایات معارف؛

۳) حمل روایات تفسیری اهل بیت علیهم‌السلام به جری و تطبیق؛

۴) عدم حجیت روایات تفسیری صحابه و تابعان؛

۵) ضرورت نقد روایات ضعیف یا مجعول.

## ۱- نقش روایات در تفسیر

مهم‌ترین دیدگاه علامه طباطبایی در زمینه روایات، نظریه‌ای است که ایشان درباره‌ی نقش روایات در تفسیر ارایه کرده و بر اساس آن معتقد است که قرآن در تفسیر خود بی‌نیاز از روایات است و روایات تنها روش بهره‌جستن از قرآن و چگونگی استناد به آیات برای تفسیر سایر آیات مرتبط را ارایه می‌کنند. گرچه دیدگاه علامه طباطبایی را می‌توان به طور پراکنده در تفسیر المیزان جستجو نمود، اما این نظریه به‌طور مبسوط و صریح در جلد سوم این کتاب در ذیل مبحث «تفسیر به رأی» انعکاس یافته است. ایشان پس از یادکردِ پاره‌ای از روایات که از تفسیر به رأی نهی کرده‌اند، در تبیین مفهوم تفسیر به رأی چنین آورده است:

«مقصود از رأی، اجتهاد است؛ اما از آنجا که این واژه به ضمیر اضافه شده، می‌توان دریافت که مقصود از آن، نهی از اجتهاد مطلق در تفسیر قرآن نیست؛ بنابراین، از این روایات به دست نمی‌آید که تفسیر قرآن، تنها از ره‌گذر روایات نبوی و اهل بیت علیهم‌السلام ممکن است، چنان که اهل حدیث می‌پندارند؛ زیرا با آیات فراوانی که از قرآن به عنوان «عربی مبین» یاد کرده و به تدبیر در آن فرمان داده‌اند، و نیز با روایاتی که بر عرضه سنت بر قرآن امر کرده‌اند، منافات دارد.» (طباطبایی، بی‌تا، ج ۳، ص ۷۴)

ایشان «تفسیر به رأی» را نه به معنای تفسیر از روی اجتهاد، بلکه تفسیر به گونه‌ی اختصاص، انفراد و استقلال دانسته است؛ به این معنا که اگر مفسری بدون استمداد از غیر به تفسیر قرآن بپردازد، حتی اگر تفسیر او مطابق با واقع باشد، مرتکب «تفسیر به رأی» شده است.

آن‌گاه چنین افزوده است:

«و المحصل: ان المنهی عنه انما هو الاستقلال فی تفسیر القرآن و اعتماد المفسر علی نفسه من غیر رجوع الی غیره، و لازمه وجوب الاستمداد من الغیر بالرجوع الیه». (همان) نتیجه این که آن‌چه بر اساس این روایات از آن نهی شده، استقلال در تفسیر قرآن و تکیه کردن مفسر به خود، بدون مراجعه به غیر قرآن است. لازمه‌ی این گفتار آن است که در تفسیر قرآن، ناگزیریم از غیر آن استمداد جوییم». (همان، ص ۷۷)



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

ایشان به استناد آیه‌ی ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾ (الحشر، ۷) تفصیل احکام و نیز تفصیل قصص قرآن و معاد را نیازمند بیان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دانسته و به عنوان استثنا از قاعده‌ی مزبور یعنی بی‌نیازی قرآن از غیر خود، یاد کرده است. (همان)

مرحوم علامه، شأن پیامبر صلی الله علیه و آله را شأن تعلیم قرآن دانسته و افزوده که کار معلم، آسان کردن راه و نزدیک کردن مقصد است، نه ایجاد راه و آفرینش مقصد، آن‌گاه چنین آورده است:

«و هذا هو الذى يدلّ عليه أمثال قوله تعالى و ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾ (النحل، ۴۴) و ﴿وَيَعْلَمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾ (البقره، ۱۲۹)؛ فالنبي صلی الله علیه و آله انما يعلم الناس و يبين لهم ما يدلّ عليه القرآن بنفسه، و يبينه الله سبحانه بكلامه، و يمكن للناس الحصول عليه بالأخرة ... على أن الأخبار المتواترة عنه صلی الله علیه و آله المتضمنة لوصيته بالتمسك بالقرآن و الأخذ به و عرض الروايات المنقولة عنه صلی الله علیه و آله على كتاب الله، لا يستقيم معناها الا مع كون جميع ما نقل عن النبي صلی الله علیه و آله ممّا يمكن استفادته من الكتاب؛ لو توقّف ذلك على بيان النبي صلی الله علیه و آله كان من الدور الباطل». (همان، ص ۸۵) یعنی: این، آن چیزی است که آیات قرآن، هم‌چون: ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾ و ﴿وَيَعْلَمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾ بر آن دلالت دارند. پس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، تنها آن چیزی را که قرآن خود، به آن دلالت دارد، به مردم تعلیم داده و تبیین کرده است؛ همان مفادی که خداوند سبحان با کلامش آن را بیان کرده و مردم نیز بالاخره [هر چند با تدبّر و جستجو] به آن دسترس پیدا می‌کنند ... به علاوه، روایات متواتری که در بردارنده وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله به تمسک به قرآن و عمل به آن و عرضه روایات نقل شده از ایشان بر قرآن است و از خود پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده، تنها در صورتی معنایش تمام است که تمام منقولات از پیامبر صلی الله علیه و آله، قابل برداشت از قرآن باشد. حال اگر فهم قرآن، منوط به بیان پیامبر صلی الله علیه و آله باشد، دور باطل است.

ایشان به استناد آیاتی که قرآن را تبیان هر چیز و نور و هدایت دانسته، می‌گوید: چه‌گونه ممکن است قرآنی که خود دارای چنین اوصافی است، نیازمند بیانی دیگر، نوری دیگر و هدایتی از خارج خود باشد؟

وی در تبیین حدیث نقلین که ظاهر آن، در عرض قرآن بودن اهل بیت علیهم السلام است، آورده: «نقش قرآن، دلالت و رهنمونی به معانی و پرده برداری از معارف الهی است و نقش اهل بیت علیهم السلام دلالت و رهنمونی به طریق و هدایت مردم به اهداف و مقاصد قرآن است. (همان، ص ۸۶)



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

روایات را در یک تقسیم‌بندی کلی به روایت متواتر و خبر واحد تقسیم می‌کنند. مقصود از خبر متواتر روایتی است که راویان آن در تمام طبقات به حدی باشند که تبانی آنان بر دورغ عادتاً محال باشد. گرچه برخی برای تحقق خبر متواتر ارقامی را ارائه کرده‌اند، اما عموم صاحب‌نظران و محدثان معتقدند که برای خبر متواتر و تعداد راویان آن نمی‌توان شمار مشخصی ارائه نمود. (مامقانی، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص ۸۷-۸۹ / شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ص ۵۹ / سبحانی، ۱۴۱۴ق، ص ۲۳-۲۴)

در برابر خبر متواتر خبر واحد قرار دارد. به عبارت روشن‌تر هر خبری که متواتر نباشد واحد است. خبر واحد خود بر دو قسم است:

۱. خبر واحد محفوف به قرائن، این قرائن عبارتند از:

(۱) موافقت خبر با نصّ قرآن؛ (۲) موافقت و هماهنگی خبر با روایات متواتر؛ (۳) هماهنگی روایت با براهین عقلی؛ (۴) مطابقت با اجماع مسلمانان یا اجماع عالمان شیعه. (مامقانی، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص ۱۲۵، طوسی، ۱۳۶۳ق، ج ۱، ص ۴-۳)

۲. خبر واحد عاری از قرائن. (مامقانی، ۱۴۱۱ق، ج ۱، ص ۱۲۵)

از سوی دیگر روایات به انواع مختلف هم‌چون روایات عقایدی، اخلاقی، فقهی، علمی و تاریخی قابل تقسیم‌اند. ما می‌توانیم روایات در حوزه‌ی غیر فقه را روایات معارف بنامیم. تفاوت این دو دسته از روایات در این است که روایات فقهی مربوط به جوارح است و ثمره‌ی آن در مقام عمل ظاهر می‌شود. مثلاً بر اساس روایتی که می‌گوید نماز جمعه مطلقاً واجب است، می‌بایست روز جمعه به نماز جمعه برویم.

اما روایات معارف عموماً مربوط به جوارح و قلب است که به آن در قلب التزام و باور پیدا می‌کنیم و از آن به تعبّد و تدبّر یا عقدالقلب یاد می‌شود و ثمره‌ی عملی مستقیمی ندارد. مثلاً وقتی روایتی می‌گوید که خداوند بدون کمک از ابزار بینایی یا شنوایی بصیر و سمیع است، ما به این مضمون در باره‌ی خداوند باور پیدا می‌کنیم.

از سویی دیگر، حجّیت خبر متواتر در تمام اقسام روایات مورد توافق همگان است. زیرا خبر متواتر قطع آور است و قطع، ذاتاً حجّت است چه در زمینه احکام شرعی باشد یا اعتقادی یا سایر زمینه‌ها.





پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

حال که حجیت خبر واحد در زمینه‌ی احکام فقهی را پذیرفتیم، جای این پرسش است که آیا می‌توان به تعمیم این حجیت حکم داد و مدعی شد که خبر واحد در زمینه‌ی عقاید نیز حجّت است یا آن که در این عرصه‌ها تنها روایات متواتر یا افزون بر آن‌ها روایات آحادی که محفوف به قرائن است، حجّت می‌باشد؟

این مبحث از اهمیت فوق‌العادی برخوردار است. زیرا از طرفی مسائل اعتقادی از حساسیت ویژه‌ای برخوردارند و هرگونه کوتاهی و تساهل در به دست آوردن منظر دین پیامدهای جبران‌ناپذیری را در پی دارد که غلتیدن در دامن اندیشه‌های انحرافی بسان آن‌چه که امثال فرقه‌های مشبّهه و مجرّه دچار آن شده‌اند، یکی از این پیامدها است.

از سوی دیگر بخش قابل توجهی از روایات معارف به صورت متواتر یا حتی خبر واحد محفوف به قرینه به دست ما نرسیده است. نظیر روایات مربوط به قبر و قیامت و عرصه‌های آن و بهشت و جهنم. حال اگر به صورت مطلق این روایات را حجّت ندانیم، افزون بر آن که شمار قابل توجهی از روایات را از کارآیی و سودمندی انداخته‌ایم، در برابر بسیاری از پرسش‌ها بدون پاسخ خواهیم ماند و اگر به آن‌ها تن دهیم و با تکیه به حجیت‌شان به مضمون آن‌ها التزام قلبی پیدا کنیم، احتمال به خطا افتادن وجود دارد.

در پاسخ به این پرسش دیدگاه‌های مختلفی نقل شده است. نظیر دیدگاه برخی از اخباریان که به صورت مطلق حجیت خبر واحد در روایات معارف را پذیرفته‌اند. (محسن الغراوی، ۱۴۱۳ق، ص ۷۳-۸۴؛ موسوی بجنوردی، ۱۳۷۵ق، ج ۷، ص ۱۶۰-۱۶۳) در برابر، برخی دیگر از صاحب نظران به صورت مطلق خبر واحد را در حوزه‌ی معارف فاقد حجیت می‌دانند. (شیخ انصاری، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۷۲)

در این بین علامه طباطبایی قائل به تفصیل بوده و معتقد است که خبر واحد عاری از قرائن در زمینه‌ی معارف مطلقاً فاقد حجیت است، اما خبر واحد محفوف به قرائن از حجیت برخوردار است. ایشان هم‌چنین می‌گوید:

«روایات آحاد از نظر ما حجّت نیست، مگر آن که محفوف به قرائن علم‌آور باشد یعنی اطمینان کامل شخصی ایجاد کند. اعم از آن که اصول دین باشد یا تاریخ یا فضائل یا امثال آن، تنها فقه است که خبر واحد عاری از قرائن حجّت است، زیرا اطمینان نوعی در حجیت روایت کافی است.» (طباطبایی، بی‌تا، ج ۸، ص ۱۴۱)



### ۳- حمل روایات تفسیری اهل بیت علیهم‌السلام به جری و تطبیق

در نگرستن در روایات تفسیری شیعه نشان می‌دهد که در شماری از آن‌ها آیات قرآن بر اهل بیت علیهم‌السلام یا بر دشمنان‌شان تطبیق شده است، تا آنجا که طبق برخی از روایات دو ربع یا دو ثلث از قرآن در تمجید از آنان یا نکوهش از دشمنان آنان نازل شده است.

به عنوان نمونه، در روایتی از امام باقر علیه‌السلام چنین آمده است:

«نزل القرآن علی اربعة ارباع، ربع فینا و ربع فی عدونا و ربع سنن و امثال و ربع فرائض و احکام.» (شیخ مفید، بی‌تا، ص ۷۹/ شیخ کلینی، ۱۳۸۸ق، ج ۲، ص ۶۲۸) یعنی: قرآن بر چهار بخش نازل شده است: یک چهارم آن درباره‌ی ما، یک چهارم درباره‌ی دشمنان ما و یک چهارم درباره‌ی سنن الاهی و یک چهارم فرائض و احکام است.

نیز اصیغ بن نباته می‌گوید که از حضرت امیر علیه‌السلام شنیدم که فرمود:

«نزل القرآن اثلاثاً: ثلث فینا و فی عدونا و ثلث سنن و امثال و ثلث فرائض و احکام.» (شیخ کلینی، ۱۳۸۸ق، ج ۲، ص ۶۲۷، علامه مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۸۹، ص ۱۱۴) یعنی: قرآن بر سه بخش نازل شده است: یک سوم آن درباره‌ی ما و دشمنان ما و یک سوم درباره‌ی سنن و یک سوم درباره‌ی فرائض و احکام است.

وجود این‌گونه از روایات که به طور طبیعی رنگ خاصی به تفاسیر روایی شیعه بخشیده، باعث سوء تفاهم و انتقاد پاره‌ای از صاحب نظران اهل تسنن و حتی خاورشناسانی هم‌چون گلدزیهر شده است.

گلدزیهر می‌نویسد:

«شیعه معتقد است: موضوع ربع قرآن درباره‌ی علویان است و ربع دوم مربوط به دشمنان‌شان است... و هفتاد آیه در شأن علی علیه‌السلام است. بنابراین قرآن از نگاه شیعه تا حدود زیاد یککتاب حزبی شیعی است.» (همو، بی‌تا، ص ۳۱۲)

محمدحسین ذهبی چنین آورده است:

«از جمله چیزهایی که شیعه به استناد باطن قرآن مدعی شده‌اند این است که آیات قرآن بر اهل یک زمان جاری نیست، بلکه هر فقره‌ای از آن دارای تأویلی است که به مقتضای آن در همه‌ی زمان‌ها و بر اهل هر عصری جاری

است.» (معرفت، ۱۳۷۹ش، ج ۲، ص ۲۹)



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

« علامه با استفاده از این قاعده در تفسیر و با اشاره به این مطلب که بسیاری از روایات از قبیل جری و ذکر مصادیق است نه تفسیر، همانند روایاتی که از طریق شیعه از ائمه علیهم‌السلام وارد شده و بعضی از این روایات درباره‌ی امامان شیعه می‌باشد، در المیزان روش اعتدال را اتخاذ کرده و از تعصب مذهبی فراتر رفته است. » (اوسی، ۱۳۷۰: ص ۳۱۱)

علامه طباطبایی در ذیل آیه‌ی «وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَىٰ» (طه، ۸۲) روایتی به نقل از مجمع البیان، شواهد التنزیل، تفسیر عیاشی، الکافی، تفسیر قمی و مناقب ابن شهر آشوب که از امام باقر، امام صادق و امام سجاد علیهم‌السلام نقل شده است را ذکر می‌کند که به شرح زیر است:

«ثم اهتدی الی ولایتنا أهل البیت علیہ السلام فوالله لو أن رجلاً عبد الله عمره ما بین الرکن و المقام ثم مات و لم یجیء بولایتنا لاکبه الله فی النار علی وجهه.» (شیخ صدوق، ۱۴۱۷ق، ص ۳۰۸؛ ابن شهر آشوب، ۱۴۱۲ق، ج ۳، ص ۲)

یعنی: آن‌گاه به ولایت ما اهل بیت علیهم‌السلام هدایت شود. و سوگند به خدا اگر کسی تمام عمرش را در میان رکن و مقام به عبادت سپری کند و آن‌گاه بمیرد و ولایت ما را به همراه نداشته باشد، خداوند او را به چهره در آتش فرو خواهد افکند.

علامه این روایت را از باب جری می‌داند. (طباطبایی، بی‌تا، ج ۱۴، ص ۱۹۹) و در تبیین آن چنین می‌گوید:

«این آیه گرچه در میان آیاتی واقع شده که در آن‌ها بنی اسرائیل مورد خطاب قرار گرفته‌اند و ظاهر آیه همین است اما مقید به قیدی نیست که مفادش را مختص به آنان ساخته و مانع از جریان آن نسبت به دیگران شود، بنابراین آیه همان‌گونه که درباره‌ی بنی اسرائیل جاری است، درباره‌ی دیگران نیز جاری خواهد بود. اما جریان آیه، درباره‌ی بنی اسرائیل به این جهت است که چون حضرت موسی علیه‌السلام در میان امتش دارای امامت بودو بسان سایر پیامبران از همین سنخ ولایت بهره داشت، بر امت وی لازم بود تا به کمک او هدایت یابند و تحت ولایتش قرار گیرند، اما جریان آیه، درباره‌ی دیگران از آن جهت است که آیه، عام بوده و به قوم خاص اختصاص ندارد. پس آیه، مردم را در زمان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به ولایت ایشان و پس از پیامبر به ولایت ائمه علیهم‌السلام هدایت می‌کند. پس ولایت یک سنخ و دارای یک مفهوم است حال به هر کس که می‌خواهد منسوب شود.» (همان، ص ۱۹۹-۲۰۰)

آن‌گاه پس از این توضیح، اشکال محمد آلوسی صاحب تفسیر روح المعانی را این چنین یاد می‌کند:

«پیدا است که وجوب ولایت و محبت اهل بیت علیهم‌السلام از نظر ما کاملاً پذیرفته است. اما حمل «اهتداء» در آیه بر این ولایت با توجه به آن که آیه در مقام حکایت خطاب الاهی به بنی اسرائیل در زمان موسی علیه‌السلام است، مستلزم آن است که



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

از جمله اندیشورانی که بر عدم حجیت روایات صحابه و تابعان تأکید کرده، علامه طباطبایی است. ایشان در ذیل آیه ی ۴۳ سوره‌ی مبارکه‌ی النحل پس از تأکید بر این نکته که آیه، بر حجیت اقوال تفسیری پیامبر ﷺ و اهل بیت  دلالت دارد، چنین آورده است:

«اما سایر امت، اعم از صحابه و تابعان یا علماء بینشان فاقد حجیت است؛ زیرا آیه شامل آن‌ها نمی‌شود و نصّ معتبر دیگری که گفتارشان را به طور مطلق حجتّ اعلام کند، وجود ندارد». (طباطبایی، بی‌تا، ج ۱۲، ص ۲۶۱)

ایشان هم‌چنین در کتاب قرآن در اسلام در این باره گفته است:

«شیعه به نصّ قرآن مجید قول پیغمبر اکرم ﷺ را در تفسیر آیات قرآن حجتّ می‌داند و برای اقوال صحابه و تابعین مانند سایر مسلمین هیچ‌گونه حجیتی قائل نیست، مگر از راه روایت از پیامبر اکرم ﷺ». (همو، ۱۳۶۱ ش، ص ۴۹)

علی اوسی در این باره چنین آورده است:

«مؤلف المیزان گفته‌های صحابه و تابعان در تفسیر قرآن کریم را ردّ نکرده ولی معتقد است که این گفته‌ها فاقد حجیت ذاتی بوده و همانند هر سخن دیگری قابل نقد و بررسی است. با این حال، این گفته‌ها را بر دیگر سخنان مفسران و سایرین مقدم می‌دارد. شاید علت این امر آن باشد که آنان به عصر نزول قرآن نزدیک بوده‌اند و این امر خود موجب شده که آن‌ها به قرائن حالیّه و شأن نزول آیات و استعاره و کنایه که در حقیقت از نوع قرینه‌های حالیّه هستند و دیگر عواملی که نزدیکی به دوران نزول سبب فهم قرآن می‌شود، احاطه داشته باشند». (اوسی، ۱۳۷۰ ش، ص ۲۳۷)

احسان‌الامینی در این زمینه، تحلیل مناسبی دارد که در این جا ذکر می‌کنیم:

«در برخورد عملی با روایات تفسیری صحابه و تابعان میان شیعه و اهل تسنن اختلاف نیست. زیرا شیعه نیز به اقوال صحابه و تابعان استناد کرده و در بیان آیات از آن‌ها استفاده می‌کند. جز آن‌که معتقدند این اقوال ذاتاً حجتّ نبوده و جای مناقشه ندارند. به این ترتیب، این اقوال را ذکر می‌کنند و آن‌ها را بر اقوال سایر مفسران ترجیح می‌دهند؛ زیرا صحابه با زمان نزول وحی و شرائط و مقتضیات آن معاصر بوده و از مفاهیم لغت و ... آگاهی داشته‌اند». (امینی، ۱۴۲۱ ق، ص ۱۲۷)

او آن‌گاه چنین افزوده است:





اگرچه علامه در این عبارت تنها از قرآن کریم به عنوان معیار نقد محتوایی احادیث یاد کرده است، اما ایشان در میان بررسی روایات از معیارهای دیگر هم چون سنت قطعی، برهان عقلی و تاریخ بهره جسته است. بر اساس تتبع نگارندگان، مجموعه‌ی معیارهای مورد استناد علامه طباطبایی در نقد متنی روایات، عبارتند از: (۱) قرآن؛ (۲) سنت قطعی؛ (۳) مبانی برگرفته از کتاب و سنت؛ (۴) ضرورت دین؛ (۵) برهان عقلی؛ (۶) تاریخ؛ (۷) دستاوردهای قطعی علم. (همان، ص ۵۹۲)

به عنوان نمونه، از جمله روایاتی که به منظور کاستن مقام بلند رسول اکرم ﷺ و تعدیل صحابه هرچند منافق باشند، جعل شده، روایتی است که در آن آمده است: پیامبر ﷺ برای منافقان استغفار کرد و بر جنازه‌ی آن‌ها نماز خواند و حتی با وجود مخالفت خلیفه‌ی دوم و استشهاد او به قرآن، بر کار خود پافشاری کرد! (همان، ج ۹، ص ۳۶۵)

علامه طباطبایی این روایت را مخالف با قرآن دانسته است. زیرا آشکار است که مقصود از آیه‌ی شریفه‌ی: ﴿اَسْتَغْفِرُ لَهُمْ اَوْ لَا تَسْتَغْفِرُ لَهُمْ اِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ﴾ (التوبه، ۸۰) این است که استغفار پیامبر ﷺ برای منافقان بی‌تأثیر است. به این معنا که مقصود عدم تأثیر استغفار یا عدم استغفار است و اگر در آیه، عدد هفتاد آمده به خاطر مبالغه در فراوانی است، نه این که عدد هفتاد موضوعیت دارد و بگوییم اگر استغفار بیش از هفتاد مرتبه انجام گیرد، بی‌اشکال است. (همان، ص ۳۶۶)

ایشان آن‌گاه چنین افزوده است:

«شأن پیامبر ﷺ اجلّ از آن است که معنای این آیه را در نیافته و آن را حمل بر تخییر نموده باشد و بگوید: من بیش‌تر از هفتاد بار استغفار می‌کنم تا نهی خداوند متوجه من نشود. آن‌گاه شخصی دیگر معنای آیه را به حضرت یادآور شود و پیامبر ﷺ هم‌چنان بر جهل خود اصرار ورزد، تا آن‌گاه که خداوند با نزول آیه‌ای دیگر ایشان را از خواندن نماز بر جنازه‌ی منافقان و استغفار برای آنان نهی کرده باشد.» (همان، ج ۹، ص ۳۶۶)

از طرفی تمام آیات نهی کننده از استغفار، علت آن را نیز ذکر کرده و آن را کفر، فسق و نفاق منافقان و جاودانه بودن آنان در آتش دانسته است. با این حال چه‌گونه متصور است پیامبر ﷺ برای آنان استغفار کرده باشد! (همان، ۳۶۶-۳۶۷)



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

به پیامبر ﷺ گفتم: یا رسول الله! اگر پس از شما حاکمانی بر ما مسلط شوند که حق ما را بستانند و حقی که خداوند برای ما قرار داده از ما دریغ دارند، آیا مجاز به جنگ و دشمنی با آنها هستیم؟ پیامبر ﷺ پاسخ فرمود: «علیهم ما حملوا و علیکم ما حملتم؛» (طباطبایی، بی‌تا، ج ۱۵، ص ۱۵۸) یعنی: کار آنان بر عهده‌ی آنان و کار شما بر عهده‌ی شماست. پیدا است که این روایت بر مسؤولیت و نظارت همگانی که در برنامه‌ی دینی «امر به معروف و نهی از منکر» تبلور یافته، خط بطلان کشیده است و با متوجه ساختن مسؤولیت کار زمام داران به خود ایشان، کار آنها را به خدا واگذار کرده و جهاد و کارزار علیه آنها را غیر مشروع دانسته است.

علامه طباطبایی در نقد این روایت به معیارهایی هم چون قرآن، سنت و برهان عقلی استناد نمی‌کند، بلکه آن را مخالف روح اسلام معرفی کرده و می‌گوید:

در این زمینه روایات دیگری نیز در الدرالمنثور نقل شده است. اما سزاوار است بی‌تردید باور کنیم که اسلام به خاطر برخورداری از روح احیای حق و ابطال باطل، هرگز اجازه نمی‌دهد ستمکارانی که آشکارا ستم می‌کنند، ولایت و حکومت را بر عهده بگیرند. چنان که سکوت و تحمل ستم در مقابل طغیان‌گران و فاجران را برای کسانی که راهی برای اصلاح امور دارند، مجاز نمی‌داند. (همان، ج ۱۵، ص ۱۵۸)

هم چنین علامه طباطبایی، سه روایت ذیل را از صحابه درباره‌ی پایان‌پذیری عذاب کافران نقل کرده است:

۱. از عمر روایت شده که گفت:

«لو لبث أهل النار فی النار بقدر رمل عالج لکان لهم یوم علی ذلک یخرجون فیه» (همان، ج ۱۱، ص ۴۱/عسقلانی، ۱۴۱۳ق، ج ۱۱، ص ۳۶۳) یعنی: اگر اهل آتش سال‌های طولانی به عدد ریگ‌های صحرای عالج در جهنم بمانند، سرانجام روزی خواهند داشت که از آن بیرون بیایند.

۲. از ابوهریره نیز روایت شده که گفت:

«سیأتی علی جهنم یوم لا یبقی فیها أحد و قرء: ﴿فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا...﴾» (طباطبایی، بی‌تا، ج ۱۱، ص ۴۱/سیوطی، بی‌تا، ج ۳، ص ۳۵۰) یعنی: زمانی خواهد رسید که در جهنم کسی نمی‌ماند. او به عنوان شاهد گفتار خود این آیه را تلاوت کرد: ﴿فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا...﴾

۳. از ابراهیم نیز این چنین نقل شده است که گفت:



- ۲- علامه طباطبایی معتقد است: خبر واحد عاری از قرائن در زمینه‌ی معارف مطلقاً فاقد حجیت است، اما خبر واحد محفوف به قرائن از حجیت برخوردار است. ایشان همچنین معتقد است: چون در روایات فقهی، وثوق نوعی کافی است، خبر واحد عاری از قرائن نیز حجّت است، اما در غیر فقه یعنی روایات معارف، چون وثوق شخصی لازم است، تنها خبر متواتر یا خبر واحد محفوف به قرینه حجیت دارد.
- ۳- علامه طباطبایی با استفاده از قاعده‌ی جری و تطبیق، ضمن دفاع از صحّت عموم روایات تفسیری ناظر به فضایل اهل بیت علیهم‌السلام، بر این نکته تأکید کرده است که مراد از این روایات تفسیر آیات نیست، بلکه ارایه‌ی مصداقی خاص از مفهوم عام آیه است که مناسبتاً مشمول حکم آیه است.
- ۴- از جمله دیدگاه‌های حدیثی علامه طباطبایی، تأکید بر عدم حجیت روایات صحابه و تابعان است. ایشان معتقد است هیچ نص معتبری که گفتار صحابه و تابعان را به طور مطلق حجت اعلام کند، وجود ندارد.
- ۵- علامه طباطبایی بر ضرورت نقد روایات ضعیف یا مجعول بر اساس دو روش سندی و متنی تأکید دارد. مجموعه معیارهای مورد استناد وی در نقد متنی روایات، عبارتند از: (۱) قرآن؛ (۲) سنت قطعی؛ (۳) مبانی برگرفته از کتاب و سنت؛ (۴) ضرورت دین؛ (۵) برهان عقلی؛ (۶) تاریخ؛ (۷) دستاوردهای قطعی علم.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

- ۲۱- شیخ صدوق، محمد بن علی بن بابویه، الأمالی، قم، موسسه بعثت، ۱۴۱۷ق.
- ۲۲- صالح، صبحی، علوم الحدیث و مصطلحه، انتشارات رضی، چاپ پنجم، قم، ۱۳۶۳ق.
- ۲۳- طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، انتشارات جامعه مدرسین، بی تا.
- ۲۴- همو، قرآن در اسلام، تهران، بنیاد اسلامی، ۱۳۶۱ش.
- ۲۵- طوسی، محمد بن حسن، الإستبصار فیما اختلف من الأخبار، تهران، دار الکتب الإسلامیة، ۱۳۶۳ق.
- ۲۶- عسقلانی، ابن حجر، فتح الباری فی شرح صحیح البخاری، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۳ق.
- ۲۷- العکة خالد عبدالرحمن، اصول التفسیر و قواعد، بیروت، دار النفاس، ۱۴۱۴ق.
- ۲۸- علامه حلی، حسن بن مطهر، مبادئ الوصول الی علم الاصول، مکتب الاعلام الاسلامی، قم، ۱۴۰۴ق.
- ۲۹- قمی، میرزا ابوالقاسم، قوانین الاصول، چاپ سنگی، بی جا، بی تا.
- ۳۰- کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تحقیق: علی اکبر غفاری، چاپ سوم، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۸۸ق.
- ۳۱- گلدریهر، ایگناز، مذاهب التفسیر الاسلامی، قاهره، مکتبة الخانجی، بی تا.
- ۳۲- مامقانی، عبدالله، مقیاس الهدایت، بیروت، موسسه آل البيت علیهم السلام، ۱۴۱۱ق.
- ۳۳- مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار الجامعه لدرر اخبار الائمه الاطهار علیهم السلام، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ق.
- ۳۴- محسن الغراوی، محمد عبدالحسن، مصادر الاستنباط بین الاصولیین و الاخباریین، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۴۱۳ق.
- ۳۵- آهنگر، جواد و اشرفی، عبدالهادی و شمس، محمد کاظم، مرزبان وحی و خرد، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۱ش.
- ۳۶- معرفت، محمد هادی، تفسیر و مفسران، ترجمه: علی خیاط، قم، موسسه فرهنگی تمهید، ۱۳۷۹ش.
- ۳۷- موسوی بجنوردی، کاظم، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، تهران، موسسه فرهنگی انتشاراتی حیان، ۱۳۷۵ش.
- ۳۸- مهدوی راد، محمد علی، آفاق تفسیر، (مقالات و مقولاتی در تفسیر پژوهی)، تهران، هستی نما، ۱۳۸۲ش.
- ۳۹- میرداماد، محمد بن باقر، الرواشح السّماویة، قم، کتابخانه آیة الله مرعشی، ۱۴۰۵ق.